

بِسْمِ اللَّهِ التَّوْر

الميزان خوانی جلسہ شصت و دوم - سورہ مبارکہ جاثیہ - ۱۴۰۰/۱۲/۱۷

- شرح سیاق آیات ۱۳ - ۱ سورہ مبارکہ جاثیہ

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ"

### شرح سیاق آیات ۱۳ - ۱ سوره مبارکه جاثیه

شروع سوره مبارکه جاثیه است و این سوره هم جزء حوامیم است و در فضای انذار است منتهی وجه و جهتش خاص خودش است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیات ۱ و ۲ "حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲)"

سیاق اول: آیات ۱۳ - ۱ است. سیاق بسیار معروفی هست.

غرض و بیان کلی سوره

غرض این سوره دعوت و خطاب عمومی بشر است و دعوت به دین توحید است. این سوره مکی است. پس مطابق تمام سوره های مکی با اصول دین شروع می شود. حالا یا در مورد توحید یا نبوت و یا معاد است و در کنار این دعوت به توحید، انذار از عذاب هم هست مثل تمامی سوره های حوامیم این فضا را دارد.

این سوره با توحید شروع می شود، با تشریح نبوت پیامبر ادامه پیدا می کند و انذار و عذاب هم لابلای این سوره وجود دارد و این که بر خود پیامبر و بر همه مردم لازم است که از شریعت اسلام تبعیت بکنند، به خاطر این که یک روزی خواهد آمد که روز محاسبه است پس انذار به معاد برمی گردد.

"تنزیل الكتاب"، اضافه صفت بر موصوف است. تنزیل مصدر است ولی به معنای اسم مفعول است یعنی به معنای مُنْزَل، یعنی الكتاب المُنْزَل که صفت و موصوف است ولی وقتی برعکس می شود، اضافه صفت بر موصوف می شود. "الكتاب المُنْزَل" که بر گردانده شده تنزیل الكتاب است.

"مِنَ اللَّهِ" جار و مجرور هست، بر می گردد به تنزیل و متعلق به تنزیل است که بوده تنزیلٌ مِنَ اللَّهِ.

کل جمله "تنزیل الكتاب من الله العزيز الحكيم" خبر برای مبتدای محذوف است و آن مبتدای محذوف "هذا" است. یعنی جمله اینطور "هذا تنزیل الكتاب من الله العزيز الحكيم" بوده است که اگر این صفت و موصوف در جای خودش قرار داده شود آنگاه "هذا كتاب مُنْزَلٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ" می شود پس این ترکیب برگردانده شده هست.

سؤال: پس چرا متن آیات الهی به آن صورت است؟ پاسخ: اولاً به خاطر بلاغت هست و دوماً این که پیام الهی به این صورت، تأکید بیشتری را می رساند.

آیه ۳ "إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ (۳)"

" ان " از حروف مشبّه بالفعل است. مشبّه بالفعل حروفی هستند که معنای فعلی دارند (همانطور در اسمشان هست) شبیه به فعل هستند تشبیه شده به فعل هستند و معنای فعلی درونشان نهفته است.

" آیات " جمع کلمه آیت است و به معنای علامت و نشانه است. علامه طباطبایی در سراسر کتاب شریف المیزان، کلمه آیت را به معنای علامت و نشانه در نظر گرفته اند. آیت یعنی چیزی که بر وجود چیز دیگری، دلالت بکند. یعنی دلالت در آیه خیلی خیلی مهم است. پس آیه چیزی است که ما را به صاحب آیه و به پدید آورنده آن آیه، دلالت می کند. اگر در آیه ای دلالت نباشد که اصلاً عنوان آیه به آن اطلاق نمی شود.

علامه طباطبایی در سراسر کتاب شریف المیزان، کلمه آیت و آیات را به معنای علامت و نشانه در نظر گرفته اند. گرچه بعضی مفسران و صاحب نظران کلمه آیه را در هر سوره با توجه به معنای آن آیه و با توجه به سیاق آن آیه پیش می برند. برخی از صاحب نظران می فرمایند که کلمه آیه یک جا معنای عبرت را دارد و جای دیگر به معنای علامت و جای دیگر معنای معجزه می دهد. علامه معنای کلی کلمه آیه را در نظر می گیرند و معنای دلالت تمام این معانی را در بر می گیرد.

" إن فی السموات و الارض " یعنی در آسمانها و زمین علامت هاست.

سؤال: " لآیات " این لام در ابتدای کلمه آیات چیست؟

پاسخ: لام تأکید مَزْحَلَقَه است. وقتی حروف مشبّه بالفعل داریم برای تأکید آن مفهوم، بر سر اسم یا خبرحروف مشبّه بالفعل، لام مَزْحَلَقَه می آید.

یعنی: در آسمانها و زمین قطعاً نشانه هایی وجود دارد.

سؤال: اینجا کلمه " فی " به معنای در، چه جایگاهی دارد؟ آیا ظرفیه است یا چیز دیگری؟

پاسخ: علامه می فرمایند که اصلاً خود آسمانها و زمین آیاتی هستند گفتیم که آیه حتماً دلالت می کند. آیاتی هستند که بر مجموعه هستی و به وجود آورنده خودشان دلالت می کنند نه این که آیتها یک چیز دیگری باشند بعد در ظرف آسمانها و زمین قرار بگیرند.

مثل این که به اشتباه این گونه برداشت شود که آسمانها و زمین ظرف است و داخلشان یک سری آیت است. نه خود آسمانها و زمین آیت و علامت و نشانه هستند.

سؤال: چرا این مطلب بیان شد؟

پاسخ: زیرا گاهی تعبیر قرآن، طور دیگر و فرم دیگر و جهت های دیگری دارد. مثلاً یک جا می فرماید فلان چیز آیت است و جای دیگر می فرماید در فلان چیز آیت است و جای دیگر می فرماید در خلقت فلان چیز آیت است و تعبیر مختلف است.

در سوره آل عمران آیه ۱۹۵ می فرماید " إن فی خَلْقِ السموات و الارض و اختلاف الیل و النهار لآیات "

جای دیگر می فرماید: " وَ مِنْ آیَاتِهِ خَلْقُ السموات و الارض "

در این سوره می فرماید: **إِن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ** "

پس تعبیر فرق می کند پس یا با کلمه " **فِي خَلْقٍ** " می آید و یا با حرف " **مِنْ** " می آید و یعنی خودش آیت است و یا با حرف " **فِي** " می آید .

پس باید این تعبیر را در نظر بگیریم و ممکن هم هست که یک مفهوم کلی با سه نوع تعبیر مختلف باشد. پس در آیه سوم سوره مبارکه جاثیه، منظور از آیت، خود آسمانها و زمین هست که به عنوان علامت و نشانه آورده شده اند.

سؤال: اینجا چرا حرف " **فِي** " را آورده؟ و چرا آسمانها و زمین را به عنوان ظرف آورده؟ چرا خودشان را بدون واسطه حرف " **فِي** " نیاورد و وقتی خودش آیت است می توانست بگوید خودش آیت است؟

پاسخ: علامه می فرماید اگر حرف " **فِي** " نیاورده بودند فقط یک جهت و یک جنبه می شد ولی وقتی حرف " **فِي** " آورده شد یعنی به جهات مختلف اینها علامت و نشانه هستند و هر جهت از آن جهات خودش یک آیتی از آن آیات هست. مثلا اگر خود آسمانها و زمین، در نظر گرفته می شد و همه آنها را یک آیت بگیریم و بگوئیم زمین به تنهایی آیت شمرده می شود " **وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ** " این حرف **فِي** در اینجا یک معنای خاص دارد.

اگر بگوئیم " **وَالْأَرْضُ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ** " مفهومی کاملا متفاوت با مفهوم قبلی دارد و آنجایی که حرف **فِي** آورده با جایی که حرف **فِي** را نیاورده اند، معنا فرق می کند و جایی که حرف **فِي** آورده شده یعنی در زمین جهات مختلفی هست که آیت باشد اما وقتی حرف **فِي** نیاورده اند یعنی خود زمین آیت است و از یک جهت مورد توجه قرار می گیرد. حرف " **فِي** " معنای جهات به آن می دهد و آن را بر داری می کند و به ما مؤلفه می دهد و طول و عرض و ارتفاع می دهد و مؤلفه های مختلف می دهد و بدون حرف **فِي** فقط از یک جهت به آن کلام توجه می شود و کاملا افقی می شود.

پس در این که می فرماید " **إِن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** " این که در آسمانها و زمین جهاتی هست که هرجهتی دلالت دارد بر این که آفریدگار و مُدَبِّرِ آن فقط و فقط خداوند متعال است و شریک ندارد و به خاطر این آسمانها و زمین یک حاجت ذاتی دارند و یک خالق و پدید آورنده دارند و به خاطر آن خلقت با عظمتی که آسمانها و زمین دارند و ترکیب بی نظیری که دارند و اتصالی که در وجود اجزاء بی شمار آن که دیده می شود و نظامی که بر این آسمانها و زمین حاکم است، همه اینها دلالت دارد بر این که خالق یکتایی دارند و فقط و فقط به یک جنبه اش نگاه بکنیم به خداوند متعال می رسیم چه برسد به این که آنقدر باتوجه و دقیق باشیم که تمام جهات را ببینیم که به خدای متعال برسیم.

پس این که اینها آیت هستند یعنی ما را به خداوند متعال می رسانند. اگر این پدید آورنده و خالق نبود و اگر مدبرش یکتا نبود و دو نفر یا بیشتر بود آنگاه نظامها متفاوت و متناقض می شدند و تضادها و اختلالهایی به وجود می آمد و آنگاه تدابیر مختلفی بر آنها حاکم می شد و مسائل دیگر.

برخی از دیگر مفسرین می فرمایند: این " فی السموات و الارض " یعنی : فی خلق السموات و الارض " که جناب علامه نظرآنان را رد می کند با همین دلیلی که توضیح داده شد.

#### آیه ۴ " وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّهِ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۴) "

گروه اول را گفتیم که مؤمنین هستند توجه داشته باشید چون تأکیدش برای ما مهم است. توجه آیه سوم به مؤمنین به صورت اسم فاعل ختم شده است. آیه چهارم به " يُوقِنُونَ " با فعل مضارع ختم شده یعنی برای کسانی که یقین می کنند یعنی در حال افزودن یقین خودشان هستند و کلمه " مُوقِنِينَ " را نیاورده است.

این که چرا اول مؤمنین را نام برده اند و بعد اهل یقین و بعد گروه های دیگر را در آخر توضیح خواهیم داد.

در آیه چهارم : کلمه " يَبُثُّ " از مصدر " بَثَّ " به معنای افشاندن و پراکندن است. بَثَّ جنیدگان به معنای این است که خداوند آنها را در زمین منتشر و متفرق کرده است و در جای دیگر هم آورده شده که " ثم اذا أنتم بَشَرٌ تنتشرون "

معنای آیه چهارم اینطور است که (معنای حرف فی قبلا توضیح داده شد) " فِي خَلْقِكُمْ " در خود شما از جهتی که وجودتان یک وجود مخلوقی است و در جنیدگان از آن جهت که خداوند متعال خلقشان کرده است و در زمین پراکنده کرده است، آیاتی هست برای کسانی که راه یقین را طی و سلوک می کنند.

سؤال : چرا خلقت انسان، آیت است؟ پاسخ : این که علاوه بر این که انسان موجودی زمینی است یک جنبه فرا زمینی و فرامادی هم دارد. باید توجه داشت که آسمانها و زمین موجوداتی مادی هستند ولی انسان ترکیبی است یعنی هم ماده و هم معنا را دارد یا ماده و فراماده.

آن قسمت انسان که ماده است که از بین می رود و چون از مواد زمینی تشکیل شده است با مرگ، فاسد و متلاشی می شود و آن قسمتی که ورای ماده است یعنی از جنس عالم بالاست و حالت تجرید از ماده را دارد و مجرد از ماده است، پس با مرگ از بین نمی رود و فاسد نمی شود و در هنگام مرگ، بدن و جسم می ماند و روح تُوَفِّي می شود (مُتَوَفِّي) یعنی خداوند متعال او را تمام و کمال می گیرد .

"تَوْفِيَةٌ" باب تفعیل آن " تَوَفَّى " باب تفعّلش است به معنای دریافت کامل است. بعد این در نزد خداوند متعال محفوظ است " مِنْ كُلِّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ "

این همان است که قرآن به آن " روح " می گوید " يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ "

پس این روح قسمت فرامادی انسان است. مثل آیه " وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي " و در آیات مختلف خلقت انسان را از نطفه و علقه و مضغه و تکمیل بدنش و اینها را میگو " ثُمَّ أَنْشَأْنَاهَا خَلْقًا آخَرَ " یعنی وقتی خلقت جسم انسان تمام شد، تازه می فرماید " ثُمَّ أَنْشَأْنَاهَا خَلْقًا آخَرَ " یعنی ما یک خلق دیگر هم به او (انسان) دادیم و کلمه " آخَرَ " صفت به معنای دیگر است. یعنی منظور همان روح است.

راجع به حضرت مریم سلام الله علیها آیات زیادی در قرآن وجود دارد " ملک الموت وکل بکم "جسم انسان باقی می ماند و روح انسان دریافت می شود. البته در زمان قیامت جسم هم معاد جسمانی دارد. با معاد جسمانی این هم دریافت می شود.

پس هرکس تدبر بکند و نظری به خلقت انسان بیندازد در واقع چون آن بُعد فرامادی دارد گویا که دارد نگاه ملکوتی انجام می دهد.

در بحث عوالم گفته شد که یک عالم ماده داشتیم و یک عالم فراماده و ملکوت داشتیم همین بُعد انسان بُعد ملکوتی اوست.

پس اگر کسی به دقت به انسان نگاه بکند و با تدبر به او توجه بکند در واقع نگاه ملکوتی خود را فعال کرده است. همینطور در مورد جنبنندگان است. خب برای آنها هم حیات و شعور و روح اثبات می شود اما در مراتبی پائین تر از انسان هستند. آن دیگر جنبنندگان هم دارای حیات و شعور هستند منتهی پائین تر هستند. خب همه اینها یعنی " و فی خلقکم و ما یبئ من دابة " که خلقکم منظور از ضمیر " کم " انسان است و بقیه دابة هر چیزی غیر از انسان که جنبنده است، همه اینها برای کسانی است که اهل یقین هستند " لِقَوْمٍ یُّوقِنُونَ "

سؤال: چرا برای اهل یقین؟ پاسخ: این که چون اهل یقین در خلقت خداوند سیر می کنند و تفکر می کنند و به وحدانیت خدا توجه می کنند و تفکر می کنند هم در ربوبیت و هم در الوهیت و با یقین به آن می رسند.

آیه ۵ " وَأَخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۵) "

در این آیه به "لقوم یعقلون" می رسیم باز هم تعبیر را توجه کنید که آیه سوم با اسم فاعل است و آیات چهار و پنج با فعل مضارع است که دلیلش خواهد آمد.

اما شب و روز می شود بین آسمانها و زمین. یعنی گفتیم خود آسمانها و زمین آیات هستند و حالا اختلاف شب و روز، آیاتی هستند که بین آسمانها و زمین قرار دارند.

در چند جای قرآن کریم داریم که گفته شده آسمانها و زمین و مابینهما. پس این آیه جزء آیات بینی هست.

آسمانها خودشان آیات هستند و گفتیم جهات مختلف دارد و زمین خودش یک آیت است و اختلاف شب و روز هم آیت است.

منظور از اختلاف شب و روز هم، کوتاهی و بلندی شب و روز است که این اختلاف منظم باعث می شود که فصل ها به وجود بیاید و این کوتاهی و بلندی به خاطر بحث مشرق و مغرب خورشید است و آن چهار فصل که به خاطر کوتاهی و بلندی شب و روز به وجود می آید، در نقاط مختلف زمین با هم متفاوت هستند. مثلاً به شکل جغرافیایی توجه بکنیم یک نقطه جغرافیایی از زمین شش ماه در سال کاملاً زمستان است و شش ماه بقیه اش را در حالتی است که تابستان نیست ولی دمای آنجا بالاتر از دمای زمستان است مثل قطب شمال یا قطب جنوب.

نقاطی از کره زمین است که همیشه تابستان است و چند روزی هم به عنوان بهار دارند اما نقاطی هم روی زمین هست که هر چهار فصل را تجربه می کنند. همه اینها به خاطر اختلاف شب و روز است. در سوره مبارکه فصلت آیه دهم " وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ " بیانی در مورد چهار فصل وجود دارد.

سؤال: آیا این اختلاف شب و روز از اول خلقت خورشید و زمین بوده است؟ و آیا این اختلاف تا قیامت ادامه دارد؟ عبارت " ما أنزل الله من السماء من رزق فأحيا به الأرض بعد موتها " تماما درباره باران صحبت می کند. که باران، رزق است که از آسمان نازل می شود. توجه کنید که سَبَب و مُسَبَّب داریم و اگر باران را سَبَب بگیریم نتیجه اش رویش گیاهان می شود .

یا اینگونه نگاه کنیم که خود باران، رزق است و به هر حال آب برای ما رزق است برای نوشیدن و پخت و پز و دیگر موارد. یا نتیجه باران برای ما رزق است و باران باعث رویش گیاهان می شود و حتی گوشت حیوانات مثل گوسفند که از گیاهان تغذیه می کنند و نتیجه باران هستند. پس توجه کنید همه چیز به باران وصل هست. که باران را سَبَب و رویش گیاهان را مُسَبَّب بدانیم .

پس باران در رزق بندگان، بسیار بسیار مهم است و باران نازل شدنی است یعنی حتما ارتفاعی و بالای سری باید باشد که به پائین ریخته بشود .

" فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا " احیا یعنی زنده شدن. درختان و گیاهانی که در زمستان به حالت مرده وبدون هیچ سرسبزی و بدون هیچ رویش و ظاهری که از آن بتوانیم رزقی بگیریم، با باران زنده می شوند و سرسبزی به خودشان می گیرند و رزق دار می شوند و ثمر دارند و ما از آن گیاهان استفاده می کنیم.

در نگاهی دیگر ممکن است همین تعبیر، به معاد برگردد. معمولا در آیات قرآن ضمن تعبیر زنده شدن زمین به وسیله باران، حتما رویکردی به معاد هم خواهیم داشت.

"تَصْرِيفَ الرِّيحِ" در گرداندن بادهای همچنین آیتی است. صَرَفَ به معنای گونه گونه کردن - دگرگون کردن - گرداندن بادهای (به همراه ریح). " ریح " ریح جمع کلمه ریح به معنای باد است و جمع هر دو کلمه رُوح و کلمه ریح هست . در گرداندن بادها آیتی هست.

" لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ "

این بادهای ابرها را حرکت می دهند(مربوط به مسائل علمی است) به نقاط مختلف جهان و خود بادهای لقاخ گیاهان را انجام می دهند و خود این بادهای دفع عفونت و آلودگی ها می کنند و حتی بوهای بد را از بین می برند.

"لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ" همه اینها آیاتی برای اهل تعقل هستند. توجه این که خداوند در وجود انسان یک عقلی را به امانت گذاشته است که این عقل کارش این است که باید بین حق و باطل و خوب و بد تمیز قائل میشود.

تا اینجا یک لفظ مؤمنین و یک لفظ یوقنون و یک لفظ یعقلون آمده است. که گروه ها را دسته بندی کرده است . حال علت بیان این ترتیب چیست؟ جناب علامه وجه بسیار جالبی را در نظر می گیرند و می فرمایند که وجه آن

این است که آن آیت إحياء زندگان ( وَأَحْيَا بِهَ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ) و حتی موردهای قبل آن ساده است و همه کس فهم است و خیلی راحت می شود فهمید که خودش خودش را خلق نکرده است و تصادفی پیدا نشده است و پدیدآورنده و مربی و تربیت کننده دارد که آثار و افعالش را به وجود آورده است . که این مطلب را با فهم ساده خودمان می توانیم بفهمیم . یعنی راجع به آسمانها و زمین، فهمش ساده است .

اما در مورد خلق انسان ( فی خلقکم ) و جنبندگان که حیات و شعور دارند از این بابت که تمامی روحها و نفس های موجودات زنده که شعورشان را از یک عالم دیگر که فرامادی هستند، گرفته اند . که به آن عالم فرامادی ملکوت می گوئیم . درک اینها، به یقین نیاز دارد . یعنی " وفی خلقکم " و آن جنبندگان که گفتیم یک فراماده دارند ( که بحث ملکوتوسط میاد ) همیشه ملکوت باید حتما به دنبالش یقین باشد . مثل کدام آیه؟ که دو کلید واژه " یقین و ملکوت را دارد " و چشم ملکوت بین همیشه یقین دارد . آیه " وَكَذٰلِكَ نُرِي اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوْتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لِيَكُوْنَ مِنَ الْمَوْقِنِيْنَ " یعنی خداوند متعال همینطوری و به سادگی ملکوت را به کسی نشان نمی دهد مگر این که آن مخاطب صاحب یقین باشد . پس برای این که ما ملکوت را ببینیم باید مسیر خیلی سختی را طی کنیم چون دیگه راه بازگشت نیست .

پس برای آسمانها و زمین فهم ساده می خواهیم و با ایمان به آن می توانیم برسیم اما برای فهم خلقت انسان و دیگر جنبندگان که یک فراماده و روح هم دارند و حیات و شعوری دارند، ملکوت می خواهد و ملکوت هم یقین می خواهد . پس یوقنون می شود .

چرا راجع به لیل و نهار و باران و السموات و الارض و تصريف الرياح و مانند آن، آنجا يعقلون را آورد؟ همه اینها یعنی بحث اختلاف شب و روز و باران و تصريف الرياح یا چرخاندن و گرداندن بادها چون جهات مختلف و متعدد دارد و چون فقط مرتبط با زمین و زمینیان است و فواید بی شمار و منافع دنباله دار دارد و عینی هستند و درکشان محتاج به تعقل عمیق است یعنی با چشم باید ببینیم، بعد به جزئیاتش دقیق بشویم و انواع و اقسام و جهات را ببینیم و منافع و آثار را ببینیم تازه عاقل و اهل تعقل می شویم و تعقل می کنیم .

اینها برای همه انسانها آیت هستند اما فقط دانشمندان و صاحبان تعقل آنها را می بینند واز آنها بهره مند می شوند .

پس شد مؤمنین و لقوم یوقنون ولقوم یعقلون . مؤمنین که گفتیم برای فهم آسمانها و زمین و مانند آن، یک ایمان در درجه متوسط کافی است و همه کس فهم هستند . برای فهم خلقت انسان و دیگر جنبندگان چون بعد روحی داریم ملکوت می خواهیم و ملکوت هم وصل به یقین است و برای شب و روز و بحث های علمی مثل باد و کلا بحث های جغرافیایی و علمی تعقل لازم است .

اما بعضی از مفسرین تفسیرهای دیگری را هم در این زمینه ارائه داده اند .

البته علامه قبل از این که تفسیرها را بیاورد یک جمله ای را اینجا فرموده که از این اختلاف در تعبیر مؤمنین و یوقنون و یعقلون متوجه می شویم که مراد از ایمان اصل، آن است که آیات ساده و بسیط باشد و به دست آوردن ایمان هم تدریجی نیست و ایمان دفعی است و از دارندگان ایمان با اسم فاعل وصف کرده است (مؤمنین) البته



منظور آن ایمان بسیط است ولی بعدا ما می توانیم مراتب ایمان را اضافه بکنیم .ایمان بسیط و ساده مثل وصف است با یک تلنگر و با یک نگاه و اتفاق ما ممکن است صاحب این ایمان بشویم.

اما برای یقین و برای عقل چون دقت در آنها مطرح است و چون افقشان بلند است و به خاطر این که تدریج و پله پله در آنها هست، از فعل مضارع استفاده کرده است و دلالت بر استمرار تجدیدی یعنی جدید به جدید دارد .در مؤمنین که اسم فاعل است ثبوت وجود دارد و صفت مشببه هم ثبوت دارد .اما در یوقنون و یعقلون مرتبه به مرتبه به بالا می رود .هر چه بیشتر در خلقت انسان تدبر می کند یقینش بیشتر می شود .

ایمان بسیط دفعی است و البته ایمان قوی و کاملی که مدنظر اسلام هست اینگونه بسیط نیست .ایمان مرحله اول دفعی است و ما به تدریج ایمان نمی آوریم ایمان سطح اول را .با ایمان دفعی مؤمن می شویم به همین خاطر به کل جامعه می توانیم اطلاق مؤمنین کنیم منتهی مراتب بالاتر اینطور نیست .

توجه کنید که شما با یک ایمان بسیط با یک نگاه به آسمانها و زمین، خالق را می بینید. همان ایمان فطری است. حالا می خواهید ایمانتان مرحله به مرحله اضافه بشود آن بحث یقینی می شود یعنی درجه ایمان بالاتر می شود یقین و پائینش می شود همان بحث مؤمنین که خطاب به همه جامعه می شود و ایمان بسیط برای همه یکسان است و همه از شرایطش برخوردار هستند و ساده و فطری است .

علما بسیار نصیحت می کنند که هر از گاهی نگاهی به بالا و آسمانها بیندازید و همیشه با نگاه افقی و به پائین حرکت نکنید( این یک تعبیر هست) و خیلی درگیر مسائل روزمره تان نشویدو هر شب یک نگاهی به آسمان بیندازید، همین برای مؤمن بودن بسیط کافی است که ما بفهمیم یک خالقی پشت اینها هست.

خود علم نجوم توحید بالایی دارد اگر آیتش درست شناخته بشود .یک حالت فطری همه ی ما داریم و هر وقت بخواهیم دعا بکنیم دست هایمان را به سمت آسمان می بریم و آمین که بخواهیم بگوئیم نگاهمان رو به بالاست و از بالا می خواهیم که بر ما ببارد .نگاه به بالا به ما ایمان بسیط می دهد و همه هم بهش نیاز داریم.

مفسرین این ترتیب(مؤمنین و یوقنون و یعقلون) را توجیه کرده اند .بعضی ها گفته اند این بحث ترقی از ادنی به اعلی است که یک صنعت ادبی است و یکی از انواع بدیع است و در علم بلاغت این موارد ترقی از ادنی به اعلی یعنی از پائین به بالا است. یکی این نظر را داده است مثلا گفته است که اول ایمان را داریم بعد مرتبه بالاتر یقین را داریم و عقل هم محور اصلی است که مرتبه بالاتر آن هست .منظور از عقل آن است که در آن بصیرت باشد . البته این کلام از جناب زمخشری است در کتاب تفسیر الکشاف است.

علامه می فرمایند که یک اشکالی بر این کلام وارد است. عقل را گفته که مؤید به نور بصیرت باشد و آن ایمان و یقین به خاطر این که همراهی با این عقل می کنند از شک به دور هستند .

علامه می گویند این توصیفی که برای عقل کرده است باید قبل از یقین و حتی قبل از ایمان قرار بگیرد یعنی اگر قرار باشد عقل کمک بکند که شک پیدا نکنیم پس عقل باید اول و پایه باشد و ما عقل را داشته باشیم و دچار شک نشویم که بعد تازه بریم مرتبه ایمان و بعد برویم به مرتبه یقین .آن عقلی که کمک می کند که ما

راسخ باشیم باید اول پایه باشد که به ما اجازه ندهد که ایمانمان مشکوک باشد و ایمانمان شبهه ناک باشد و یقین مان یقین پائینی باشد. پس این عقل باید پایه و محور اول باشد ولی در آیه آخر آورده شده است. پس بر این بیان جناب زمخشری علامه اشکال وارد کرده است.

بعد علامه می فرماید: علاوه بر این که ما نفهمیدیم که چگونه ممکن است شک عارض بر یقین شود؟ حتی تصور چنین چیزی برای ما ممکن نیست.

تفسیر دیگری هم در این ترتیب ها مطرح است و گفته است که اول ایمان است و بعد یقین و بعد تعقل است به خاطر این که تمام اینها به شکل تمامیتی هستند یعنی هر مرتبه با مرتبه بعد تمام می شود و معنا تمام می شود و ما ناگزیر هستیم که برای دومی حتما دنبال اولی باشیم یعنی به اولی نظر بکنیم و حتی برای سومی ناگزیر هستیم به دومی و اولی نظر بکنیم یعنی اینها وابسته به هم هستند. می گوید به آن اولی یعنی آسمان و زمین نظر بکنیم و این روشن است و نیاز به بیان ندارد اما دومی یعنی خلقت انسان و حیوان برای این که یک علت غایی هست علاوه بر آسمان و زمین یعنی تکمیل و تمام شده خلقت آسمان و زمین هست و بعدش خلقت اینها علاوه بر آن شب و روز می شود. به خاطر راحتی انسان می شود شب و روز و بحث جهات و فصل ها و بادهای و اینها را هم باید اضافه کرد یعنی مرحله به مرحله تکمیل و تمام می شود. یعنی علت را قبل از معلول آورده است. باز علامه می فرمایند اگر بر فرض، این مطلب درست باشد شاید در مورد آیات بشود چنین حرفی زد ولی توجیه این که اول ایمان است بعد یقین است بعد عقل است، اینجا درست در نمی آید.

(سومی با هم است یعنی هم شامل شب و روز و هم باران و هم احیا می شود)

حتی اگر به این ترتیب بخواهیم فرض کنیم سومی یعنی اختلاف شب و روز، از اسباب به وجود آمدن حیوان است پس باید این سومی هم قبل از دومی می آمد. یعنی اول می آمد آسمان و زمین، بعد می گفت اختلاف شب و روز بعد می گفت انسان که تکمیل شده آن است.

توضیح این که یعنی اگر شما تکمیل و تمامیت و کمال را در نظر بگیرید انسان که از همه کاملتر است پس باید آخر می آمد در حالی که در آیه انسان دوم آمده است. که علامه می فرماید این هم غلط است. یک نظر علامه فخر رازی هم آمده.

قبلا این توضیح را داده ایم که همیشه اگر بخواهید که دو تا تفسیر دیگر (علاوه بر تفسیر شیعی) از تفاسیر اهل سنت را نگاه کنید، یکی تفسیر "الکشاف" را حتما باید نگاه کنید چون ادبیاتش فوق العاده است یعنی صرف و نحو آن عالی است و گاهی هم مثل علامه به آن اشکال وارد می شود و خیلی جاها هم علامه نظرساحب کشاف یعنی جناب زمخشری را قبول می کند.

جناب زمخشری شافعی مسلک و معتزله است و ما یک فرقه فقهی داریم و یک فرقه کلامی داریم. فرقه های فقهی ها مالکی، حنبلی، حنفی و شافعی هستند و فرقه های کلامی اشاعره، معتزله و امامیه هستند.

یعنی سه شاخه اصلی کلامی داریم که در بحث صفات با هم اختلاف دارند که یا مثل ما امامیه هستند و یا اشاعره و یا معتزله هستند که این سه شاخه اصلی کلامی شاخه شاخه می شوند و درون فقهی ها پخش می شوند. ممکن است یک شخص فرقه فقهی اش شافعی باشد یعنی در فقه از شافعیه تبعیت بکند ولی در کلام از معتزله تبعیت کند یا کلامش اشاعره باشد.

سبک و فرم زمخشری و فخر رازی، این گونه است یعنی هر دو نفر فقهی شان شافعی است اما کلامی شان، زمخشری معتزله است و فخر رازی اشاعره است و این نگاه کلامی بسیار در تفسیر تأثیر دارد. یعنی تفسیر کشف زمخشری را که باز کنید سراسر اختیار تام انسان و عقل را می بینید و وقتی تفسیر مفاتیح الغیب یا تفسیر کبیر فخر رازی را نگاه می کنید پر از جبر و اجبار است.

باید توجه داشت که نگاه کلامی و فقهی مُفسِر در تفسیر خودش را خیلی نشان می دهد و رنگ و بوی تفسیر را متغیر می کند یعنی تفسیر یا رنگ و بوی اعتزال می گیرد و یا رنگ و بوی اشعری مسلکها یا رنگ و بوی امامیه را می گیرد.

البته تفسیر امامیه چند رنگ و بو دارد. تفسیر امامیه، تفسیر جامع و تفسیر قرآن به قرآن و تفسیر روایی دارد. اهل سنت هم تفسیر روایی دارند.

علامه طباطبایی یک جا نظر جناب زمخشری را بیان می کنند و جای دیگر هم نظر جناب فخر رازی را بیان می کند.

ایراد بزرگی که به فخر رازی وارد است می دانید چیه؟ به فخر رازی " إِمَامُ الْمُشَكِّكِينَ " می گویند یعنی یک شک و شبهه را وسط می اندازند ولی آخرش به خوبی جمعش نمی کند و سراسر این تفسیر پر از شک و شبهه است و اصلا همه اش سؤال می کند، بعد یک جاهایی هم که جواب می دهد جوابش هم خودش سؤال است.

ایراد دیگر این هست که ، اطاله کلام است. همین سیاق ۱۳ - ۱ سوره مبارکه جاثیه را ببینید یعنی وارد یک مطالبی شده است که اصلا نیاز نبوده که این مطالب را اینجا بیان کند. همچنین سوره مبارکه رعد آیه ۷ و ۸ هست آنچه مطلب را طول داده است و حرف زده است که رشته کلام از دست مخاطب خارج می شود. اطاله کلام دارد و مُشَكِّک است. البته بعضی جاها مطالبی بسیار علمی گفته است ولی جایش در آنجا نبوده است و تفسیر نباید اطاله کلام داشته باشد و کِسِل کننده باشد.

نظر فخر رازی: (در مورد تفسیر آیه مورد نظر) نظر ایشان می خواهد بفهماند که اگر ایمان دارید این دلالت ها را بفهمید و اگر ایمان ندارید و در عین حال می خواهید که یقین داشته باشید (توجه کنید چقدر تناقض دارد) و از شک و تردید دربیائید، این دلایل دیگر را بفهمید یعنی " وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ " ... اگر ایمان ندارید پس سراغ این قسمت بروید و اگر نه ایمان دارید و نه یقین، پس به سمت سومی بروید. سومی یعنی " إختلاف الليل والنهار " ... وحداقل عقلتان را به کار بگیرید. توجه کنید گویا هر دفعه آمده قبلی را نفی کرده و دومی را اثبات کرده است.

علامه می فرماید: بر فرض که قبول کنیم که این نظر صحیح باشد ولی در مراتب ایمان و یقین و عقل شاید این حرف درست باشد ولی باز در مورد این آیات مثل زمخشری، اشتباه می کنند و مثل تفسیر کشف اشتباه می کند و ربطی به ترتیب آیات ندارد.

توجه کنید در سه تفسیر (تفسیر مفاتیح الغیب یا تفسیر کبیر فخر رازی و تفسیر کشف زمخشری) هر سه تا تفسیر تلاش می کنند که مراتب ایمان و یقین و عقل را درست بکنند اما نمی گویند ترتیب آیات چرا به این صورت است .

بهترین تفسیر، تفسیر علامه است که می گوید آسمان و زمین ساده است و ایمان بسیط می خواهد. خلقت انسان و جنبنندگان چون شعور و روح را درون دارند، می شود ملکوتی پس یقین می خواهد. سومی چون یک مقدار جزئی تر است و لیل و نهار و مانند اینها هست پس سراغ دانشمندان علوم روز می رود کسانی که اهل تعقل هستند. این سه تا بماند.

**سؤال:** اگر در ایمان و یقین، عقل نباشد چه می شود؟ عقل یک چراغ است و بدون عقل ممکن است در تاریکی برن به یک چیزی بخورند و برگردند، عقل راهنماست. الْعَقْلُ عُبْدٌ بِهِ الرَّحْمَنُ وَأَكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ.  
تا سر آیه ششم (آیات ۵- ۱) بیان شد و سیاق تا آیه ۱۳ هست.

وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

اللهم اجعلنا وجهها بالحسين عليه السلام في الدنيا و الآخرة